مهدويت و مسائل كلامى جديد(2(

دكتر رضا حاجى ابراهيمى

اشاره:

‌در شماره‌ي‌ پيش، نكاتي‌ در مورد تقسيم‌ اديان‌ به‌ <وحياني> و <غيروحياني> و وجود لااقل‌ سه‌ تفسير نسبت‌ به‌ <سرشت‌ و چيستي‌ وحي> اشاره‌ شد. همچنين‌ در تفصيل‌ ديدگاه‌ اول‌ (ديدگاه‌ گزاره‌اي) مطالبي‌ بيان‌ گرديد. در اين‌ شماره‌ به‌ بررسي‌ ديدگاه‌ دوم‌ در زمينه‌ چيستي‌ وحي‌ (ديدگاه‌ تجربي) پرداخته‌ مي‌شود و تا اركان‌ و لوازم‌ اين‌ ديدگاه‌ در قياس‌ با ديدگاه‌ ديگر در زمينه‌ي‌ چيستي‌ وحي، استخراج‌ شود.

نوشته‌ي‌ حاضر تقرير سلسله درس‌هاي‌ <مهدويّت‌ و مسائل‌ كلامي‌ جديد> از استاد دكتر رضا حاجي‌ ابراهيم‌ است‌ كه‌ در <مركز تخصّصي‌ مهدويّت> در قم‌ براي‌ جمعي‌ از طلاب‌ و دانش‌ پژوهان‌ ارائه‌ شده‌ است.از تلا‌ش برادر حجه الا‌سلا‌م مسعود اسلا‌مي از دانش پژوهان كوشاي اين مركز در تدوين اين درس ها سپاسگزاريم.

درآمد:

‌متفكراني‌ چون‌ اقبال‌ لاهوري1، بر اساس‌ تفسير خاصي‌ از وحي‌ - كه‌ اصطلاحاً "ديدگاه‌ تجربي" ناميده‌ مي‌شود - ‌ختم‌ نبوّت‌ را به‌ معناي‌ انقطاع‌ رابطه‌ بين‌ زمين‌ و آسمان‌ و انكار ظهور هر مُنجي‌ الهي‌ دانسته‌اند. وجود چنين‌ انديشه‌اي‌ - كه‌ در عين‌ بسط‌پذير دانستن‌ تجربه‌هاي‌ وحياني‌ به‌ غير پيامبران، انكار ظهور منجي‌ آسماني‌ را پس‌ از رسول‌ اسلام(صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم)، لازمه‌ي‌ ختم‌ نبوت‌ مي‌داند - ‌طرح‌ بحثي‌ در باب‌ سرشت‌ و چيستي‌ وحي‌ را ايجاب‌ مي‌كند.

‌در مورد چيستي‌ و حقيقت‌ وحي، به‌ وجود سه‌ ديدگاه‌ اشاره‌ شد و نخستين‌ ديدگاه‌ (ديدگاه‌ گزاره‌اي) مورد بحث‌ قرار گرفت. به‌ اختصار گفته‌ شد كه‌ "وحي" از منظر "وحي‌ گزاره‌اي"، نوعي‌ انتقال‌ اطلاعات‌ است؛ يعني، مضامين‌ و پيام‌هايي‌ از سوي‌ خداوند يا فرشته‌ي‌ وحي، بر قلب‌ پيامبر القاي‌ مي‌شود؛ آن‌گاه‌ پيامبر اين‌ معاني‌ و مضامين‌ را صورتي‌ لفظي‌ و زباني‌ بخشيده، در قالبِ عبارات‌ و جملاتي‌ به‌ ديگر انسان‌ها عرضه‌ مي‌دارد. به‌ همين‌ جهت‌ وحي‌ در ديدگاه‌ گزاره‌اي، سرشتي‌ زباني‌ نداشته‌ و الفاظ‌ و كلمات‌ حاكي‌ از وحي، چيزي‌ برخاسته‌ و نشأت‌ گرفته‌ از پيامبر و براي‌ انتقال‌ معاني‌ به‌ مخاطبان‌ است.

‌توضيح‌ اين‌ مطلب‌ گذشت‌ كه‌ اركان‌ وحي‌ گزاره‌اي‌ سه‌ چيز است:

1. فرستنده‌ي‌ پيام‌ (خدا يا فرشته‌ي‌ وحي)

2. گيرنده‌ پيام‌ (پيامبر)

3. پيام‌ (محتوايي‌ كه‌ از سوي‌ فرستنده‌ پيام‌ بر قلب‌ پيامبر القا مي‌شود)

‌البته‌ اين‌ انتقال‌ پيام‌ در ضمن‌ تجربه‌اي‌ (مواجهه‌ي‌ پيامبر با خدا يا فرشته‌ي‌ وحي) صورت‌ مي‌گيرد كه‌ آن‌ را "تجربه‌ي‌ وحياني" ناميديم. دقت‌ شود كه‌ از منظر ديدگاه‌ گزاره‌اي، وحي‌ خود تجربه‌ي‌ وحياني‌ نيست؛ بلكه‌ انتقال‌ پيامي‌ است‌ كه‌ در زمينه‌ي‌ يك‌ تجربه‌ي‌ وحياني‌ صورت‌ مي‌گيرد.

دو. ديدگاه‌ تجربي‌ (تجربه‌ي‌ ديني)

‌ديدگاه‌ دوّم‌ در مورد سرشت‌ وحي، <ديدگاه‌ تجربه‌ي‌ ديني> است. اين‌ ديدگاه‌ عملاً از حدود قرن‌ نوزدهم‌ به‌ اين‌ طرف، در الهيّات‌ ليبرال، مورد تاكيد قرار گرفته‌ است؛ هر چند، ريشه‌هاي‌ آن‌ را مي‌توان‌ پيش‌ از قرن‌ نوزدهم‌ نيز، در تاريخ‌ انديشه‌ي‌ دينيِ مسيحيّت‌ دنبال‌ كرد.

توضيح‌ اجمالي‌ اين‌ ديدگاه‌

‌از چشم‌انداز ديدگاه‌ <تجربه‌ي‌ ديني>، حقيقت‌ وحي‌ يك‌ نحو پيام‌ رساندن‌ يا سخن‌ گفتن‌ خدا نيست؛ بلكه‌ حقيقت‌ وحي‌ يك‌ نحوه‌ تجربه‌ي‌ ديني‌ است؛ يعني، سرشت‌ و گوهر وحي، نفسِ مواجهه‌ي‌ پيامبر با امر قدسي‌ است‌ كه‌ ما از آن‌ به‌ خدا يا اللّه‌ تعبير مي‌كنيم. ممكن‌ است‌ در اديان‌ ديگر با اسامي‌ ديگري‌ مثل‌ <پدرِ آسماني> يا <يهوه> از او ياد شود. طبق‌ اين‌ ديدگاه، آنچه‌ كه‌ به‌ عنوان‌ <پيام‌ وحي> براي‌ ما نقل‌ مي‌شود، صرفاً توصيف‌ و تفسيري‌ است‌ كه‌ پيامبر از مواجهه‌ و تجربه‌ي‌ خويش‌ با خدا، در اختيار ما مي‌گذارد؛ امّا اصلِ وَحي، نفس‌ مواجهه‌ و تجربه‌ كردن‌ امرِ قدسي‌ است. پيام‌ وحي، سفرنامه‌اي‌ است‌ كه‌ پيامبر، از سفر خودش‌ با خداوند، براي‌ ما به‌ ارمغان‌ آورده‌ است. از اين‌ چشم‌انداز در واقع، بين‌ پيامبر و خدا، كلماتي‌ ردّ و بدل‌ نشده‌ است؛ بلكه‌ يك‌ تجربه‌ و مواجه‌ي‌ محض‌ فارغ‌ و خاليِ از زبان، صورت‌ گرفته‌ است. سپس‌ پيامبر از پيش‌ خود، آنچه‌ را كه‌ براي‌ او اتّفاق‌ افتاده، به‌ ما گزارش‌ مي‌كند؛ يعني، توضيح‌ و تفسير خودش‌ از تجربه‌ي‌ ديني‌ را براي‌ ما نقل‌ مي‌كند و اين‌ نقل‌ها به‌ صورت‌ متون‌ مقدّس‌ در نزد پيروان‌ دين‌ در مي‌آيند.

‌در اينجا - بر خلاف‌ وحي‌ گزاره‌اي‌ - حتّي‌ پيام‌ موضوعيّت‌ ندارد. آنچه‌ كه‌ پيامبر گزارش‌ مي‌كند، صرفاً گزارش‌ و توصيفي‌ است‌ نسبت‌ به‌ اتّفاقي‌ كه‌ افتاده‌ و اينكه‌ او در مواجهه‌ با امر قدسي، چه‌ احساس‌ و تجربه‌اي‌ داشته‌ است. اصلِ قضّيه، جلوه‌گري‌ و تجلّي‌ خداوند بوده‌ است. حال‌ در اين‌ جلوه‌گري‌ يك‌ اتفّاقي‌ نيز، بين‌ خدا و پيامبر افتاده‌ است. البتّه‌ اين‌ بدان‌ معنا نيست‌ كه‌ آنچه‌ پيامبر بيان‌ مي‌كند، سخن‌ خداوند است‌ - حتّي‌ در جايي‌ كه‌ پيامبر به‌ حسب‌ ظاهر، سخن‌ خدا را نقل‌ مي‌كند - بلكه‌ همه‌ي‌ اينها توصيفات‌ او از مواجهه‌ با امر قدسي‌ است.

در اين‌ باب‌ كه‌ از منظر وحي‌ تجربي، تا چه‌ اندازه‌ سخن‌ گفتن‌ خدا با پيامبر درست‌ و قابل‌ اعتنا است، بحث‌ خواهد شد.

‌تشريح‌ دقيق‌تر ديدگاه‌ <تجربه‌ي‌ ديني> در باب‌ سرشت‌ وحي، مستلزم‌ بيان‌ توضيحاتي‌ در مورد <تجربه‌ ديني> است، به‌ علاوه‌ چون‌ اين‌ بحث‌ پايه‌ي‌ بعضي‌ از بحث‌هاي‌ بعدي‌ نيز هست‌

- مثل‌ بحث‌ تكثّرگرايي‌ كه‌ اساساً مبتني‌ است‌ بر تجربه‌ گرايي‌ ديني‌ - مي‌بايست‌ اين‌ مفاهيم‌ دقيقتر بررسي‌ شود. در هر حال‌ اين‌ نكته‌ قابل‌ تأكيد است‌ كه‌ از نگاه‌ <وحي‌ تجربي> حقيقت‌ و سرشت‌ وحي، نه‌ خصلت‌ زباني‌ دارد و نه‌ خصلت‌ انتقال‌ اطّلاعات؛ بلكه‌ از سنخ‌ يك‌ نحوه‌ مواجهه‌ و تجربه‌ بين‌ خدا و پيامبر است. بنابراين‌ آنچه‌ را كه‌ پيامبر مي‌گويد، در واقع‌ گزارش‌ و سفرنامه‌ي‌ سفر معنوي‌ او است.

تجربه‌ي‌ ديني‌

‌در اينكه‌ تجربه‌ي‌ ديني‌ چيست‌ و مراد از آن‌ چه‌ مي‌باشد؛ نكاتي‌ قابل‌ ذكر است:

‌نكته‌ي‌ يكم. مراد از تجربه‌ چيست؟

‌تجربه‌ در منطق‌ معناي‌ خاصّ خود را دارد. اصطلاحاً، اگر يك‌ سري‌ ادراك‌هاي‌ حسّي‌ داشتيد و اين‌ ادراك‌ها با يك‌ قياس‌ خفّي‌ همراه‌ شد و شما توانستيد از اين‌ مجموعه‌ي‌ محدود ادارك‌هاي‌ حسّي، يك‌ قاعده‌ي‌ كُلّي‌ بيرون‌ بكشيد‌ - كه‌ متكّي‌ بر آن‌ قياس‌ خفيّ است‌ و قطعيّت‌ دارد و يقين‌ بخش‌ است‌ - ‌اصطلاحاً در منطق‌ به‌ آن‌ <تجربه> گفته‌ مي‌شود. <تجربه‌اي> كه‌ فعلاً مورد بحث‌ ما است، اين‌ اصطلاح‌ و اين‌ معنا نيست؛ از اين‌رو، اين‌ معنا را كه‌ كنار مي‌گذاريم.

تفاوت‌ تجربه‌ در عصر قديم‌ با عصر جديد

‌واژه‌ي‌ تجربه‌(Experience) ، از قرن‌هفدهم‌به‌اين‌طرف، يك‌تحوّل‌معنايي‌پيدا كرده‌است. بين‌استعمالات‌قبل‌از قرن‌هفدهم‌با بعد از آن‌(دوران‌مدرن) تفاوت‌وجود دارد. در دوره‌ي‌مدرن، عملاً اين‌واژه‌در يك‌معنا و مفهوم‌جديدي‌به‌كار رفته‌است. تجربه‌(Experience) در مغرب‌زمين‌تا آن‌تاريخ، معنايي‌فعلي‌و كُنشي‌داشت؛ ولي‌ از قرن‌هفده‌به‌بعد، معنايي‌انفعالي‌يافته‌و تحوّل‌معنايي‌پيدا كرده‌است. اين‌تحوّل‌معنايي‌به‌اين‌صورت‌است‌كه‌تجربه‌در دوره‌هاي‌قبل، يك‌معناي‌كُنش‌گري، فعّال‌بودن‌و در حقيقت‌آزمودن‌و محك‌زدن‌داشت‌به‌عبارت‌ديگر معناي‌آن‌جنبه‌ي‌فعلي‌و ثأثيرگذاري‌داشت، نه‌تأثيرپذيري. امّا در عصر جديد، عمدتاً <تجربه> به‌يك‌معناي‌انفعالي‌و تأثيرپذيري‌به‌كار مي‌رود؛ نه‌روي‌آوردن‌به‌امتحان‌و محك‌زدن. سّر اين‌تحوّل‌معنايي، در اين‌است‌كه‌اساساً نگاه‌به‌زندگي، بين‌انسان‌جديد و انسان‌قديم، انسان‌دوران‌سنّت‌و انسان‌دوران‌مدرن، تفاوت‌پيدا كرده‌است. لذا‌وقتي‌از تجربه‌سخن‌ به‌ميان‌مي‌آيد، به‌جهت‌تفاوت‌نگاه‌ها به‌زندگي، انسان‌هاي‌جديد بيشتر حالات‌خوش‌يا ناخوش، بيم،‌اميد،‌يأس‌و... را در ذهن‌دارند كه‌بيشتر جنبه‌ي‌انفعالي‌دارد؛ در حالي‌كه‌براي‌انسان‌دوره‌ي‌سنّت، زندگي‌يك‌زنجيره‌و مجموعه‌اي‌از افعال‌و كردارهاي‌باشكوه‌بود.

‌بنابراين، تحوّلِ معناييِ خود زندگي‌و به‌تبع‌آن، تحوّل‌معنايي‌تجربه‌براي‌انسان‌هاي‌دوره‌ي‌مدرن، باعث‌شده‌است‌كه‌ما تجربه‌را در اين‌اصطلاح‌و معناي‌زير، بيان‌كنيم و به‌كار ببريم.

<تجربه> در دوره‌ي‌مدرن، مواجهه‌اي‌است‌همراه‌با كُنش‌پذيري، يك‌نحو انفعال‌و مواجه‌شدن‌با يك‌اتفّاق‌و واقعه‌كه‌در حين‌مواجهه، تأثيري‌هم‌مي‌پذيريم. اين‌معناي‌كُنش‌پذيري، مدخليّت‌ تامّ در معناي‌تجربه‌دارد. منظور از تأثيرپذيري‌و كنش‌پذيري‌به‌هنگام‌مواجهه، تغيير حالات‌انسان‌(مثل‌خوشحالي، اميدواري، مايوس‌شدن‌و...) است؛ حالت‌هايي‌كه‌به‌يك‌نحوه‌انفعال‌باطني‌انسان‌بر مي‌گردد.

نكته‌دوم. ويژگي‌هاي‌پنج‌گانه‌تجربه‌(كُنش‌پذيري)

‌تجربه‌به‌معناي‌كنش‌پذيري‌و انفعال، ويژگي‌هايي‌دارد كه‌تا پنج‌امر قابل‌شمارش‌است:

1. تجربه‌دريافتي‌زنده‌است.

2. احساس‌هم‌دردي‌در شخص‌تجربه‌گر، نسبت‌به‌ديگراني‌كه‌اين‌تجربه‌را داشته‌اند، ايجاد مي‌كند.

3. از مفاهيم‌و استدلال‌هاي‌عقلي‌استقلال‌دارد.

4. غيرقابل‌انتقال‌است.

5. شخصي‌و خصوصي‌است.

خصوصيات‌پنج‌گانه‌تجربه‌

‌تجربه‌به‌اين‌معنا، دريافتي‌زنده‌است؛ مثلاً كسي‌كه‌در متن‌يك‌حادثه‌ي‌زلزله‌قرار مي‌گيرد و وقوع‌آن‌را تجربه‌مي‌كند يا مثلاً كسي‌كه‌آب‌جوش‌روي‌دست‌و پاي‌او مي‌ريزد و مي‌سوزد، در متن‌اين‌واقعه‌حاضر است، احساس‌سوزش‌يا احساس‌لرزش‌زمين‌و از ميان‌رفتن‌انسان‌ها را با همه‌ي‌وجود و به‌طور زنده، احساس‌و دريافت‌مي‌كند. اين‌شخص‌اكنون‌از چنين‌مواجهه‌اي‌كه‌همراه‌با كُنش‌پذيري‌است؛ يعني، احساس‌ترس‌يا احساس‌سوزش‌بدن‌(در مثال‌سوختن)، برخوردار است. تجربه‌به‌اين‌معنا دريافتي‌زنده‌است؛ يعني، شما در متن‌واقعه‌اي‌قرار گرفته‌ايد و كُنش‌هايي‌را با تمام‌وجود لمس‌كرده‌ايد.2 اكنون‌كه‌يك‌دريافت‌زنده‌داريد، با كساني‌كه‌چنين‌وقايعي‌را پشت‌سر گذاشته‌اند‌احساس‌تفاهم‌و هم‌دردي‌مي‌كنيد؛ يعني، اگر دست‌ما سوخته‌باشد، تازه‌مي‌فهميم‌كساني‌كه‌دستشان‌سوخته، چه‌كشيده‌اند يا آن‌گاه‌كه‌در متن‌وقوع‌يك‌زلزله‌قرار مي‌گيريم، تازه‌مي‌فهميم‌كه‌زلزله‌زدگان‌چه‌واقعه‌اي‌را تجربه‌كرده‌اند، از اين‌رو زنده‌بودن‌دريافت‌ما از واقعيّت، زمينه‌اي‌است‌بر اي‌اينكه‌نسبت‌به‌ديگر كساني‌كه‌تجربه‌هايي‌نظير اين‌را داشته‌اند، احساس‌تفاهم‌و هم‌دردي‌كنيم.

‌سومين‌و چهارمين‌خصوصيّتِ تجربه‌به‌معناي‌كنش‌پذيري، اين‌است‌كه‌احساس‌حاصله، از مفاهيم‌و استدلال‌هاي‌عقلي، مستقل‌است؛ يعني، شما با مفاهيم‌و به‌كارگيري‌الفاظ‌و معاني‌كلمات‌و كنار هم‌گذاشتن‌مقدّمات، نمي‌توانيد احساس‌سوزش‌و سوختن‌را در شخص‌تداعي‌كنيد يا احساس‌ترس‌و هراس‌تان‌را در كسي‌ايجاد كنيد. بنابراين‌چون‌اين‌دريافت‌زنده‌است‌و يك‌احساس‌عاطفي‌و كُنش‌پذيري‌با خودش‌همراه‌دارد؛ از طريق‌مفاهيم‌و استدلال‌هاي‌عقلي‌قابل‌ايجاد نيست‌و به‌همين‌جهت‌هم‌قابل‌انتقال‌نمي‌باشد. شما تنها از طريق‌الفاظ، مي‌توانيد اين‌واقعه‌را به‌ديگران‌منتقل‌كنيد. الفاظ‌نيز معاني‌دارند؛ اين‌معاني‌بايد يك‌تصوّري‌در ذهن‌شما و سپس‌تصديقي‌بياورند. در نتيجه‌اگر اين‌احساس‌از طريق‌مفهوم‌و استدلال‌عقلي‌در ذهن‌و در وجود ديگري‌قابل‌القا نباشد، طبعاً الفاظ‌و كلماتي‌هم‌كه‌مي‌بايست‌بر اين‌مفاهيم‌و استدلال‌ها دلالت‌بكنند، چنين‌قدرتي‌نخواهند داشت تا نفس‌آن‌احساس‌را به‌شما منتقل‌كنند. به‌عنوان‌مثال‌وقتي‌كه‌مي‌گويم: من‌غمگينم؛ تصوّر مفهوم‌غم‌در ذهن‌تان، شما را غمگين‌نمي‌كند و حقيقت‌غم‌را وجدان‌نمي‌كنيد. يا وقتي‌مي‌گويم! من‌خيلي‌ترسيدم، تصوّر مفهوم‌ترس‌در ذهن‌شما، باعث‌نمي‌شود كه‌ترسان‌و هراسان‌بشويد. شما فقط‌با مفاهيم‌(نه‌با احساس) منتقل‌مي‌شويد كه‌ممكن‌ است‌در من، يك‌احساس‌خاص‌گذشته‌باشد؛ امّا اينكه‌متن‌احساس‌من‌چه‌بوده، كلمات‌و جملات،‌آن‌دريافت‌را به‌نحو زنده‌در وجودتان‌ايجاد نمي‌كند و اين‌از حيطهِ‌توان‌و قدرت‌مفاهيم‌و استدلال‌هاي‌عقلي‌خارج‌است. الفاظي‌هم‌كه‌بخواهند متن‌اين‌احساس‌را منتقل‌كنند، وجود ندارند.

‌خصوصيّت‌پنجم‌اين‌نوع‌تجربه، شخصي‌و خصوصي‌بودن‌آن‌است. شخصي‌و خصوصي‌بودن‌در اينجا، به‌معناي‌خاصي‌است؛ نه‌به‌اين‌معنا كه‌كسِ ديگري‌اين‌تجربه‌را نخواهد داشت‌و اين‌تجربه‌براي‌ديگران‌امكان‌پذير نيست. پس‌مقصود اين‌است‌كه‌اگر من‌با مفاهيم، استدلال‌ها و كلمات‌نمي‌توانم‌اين‌مطلب‌را به‌شما منتقل‌كنم‌- كه‌در باطن‌من، چه‌بر من‌گذشته‌و من‌چه‌دريافتي‌داشته‌ام‌- پس‌مي‌بايست‌در نحوه‌برداشت‌و درك‌حقيقت، تابع‌كسي‌بود كه‌اين‌تجربه‌را پشت‌سرگذاشته‌است. يا بايد خودم‌اين‌تجربه‌را در متن‌يك‌واقعه‌داشته‌باشم‌و سپس‌به‌توصيف‌و گزارش‌آن‌بپردازم، يا اينكه‌دست‌كم‌سراغ‌كسي‌يا كساني‌بروم‌كه‌اين‌تجربه‌را داشته‌اند و براي‌فهم‌واقعيّت‌و درك‌موضوع، از توصيفات‌و اظهاراتي‌كه‌اينها نسبت‌به‌اين‌تجربه‌داشته‌اند، سراغ‌بگيرم.

بايد توجّه‌كرد كه‌احساس‌هاي‌باطني، چند جور است‌و ما نسبت‌به‌دسته‌اي‌از آنها احساس‌هاي‌نظير را داريم؛ مثلاً ما تجربه‌<ترس>، <غم‌و شادي>، <اميد و ياس> و... را داريم، از اين‌رو وقتي‌ديگران‌اين‌امور را براي‌ما توصيف‌و گزارش‌مي‌كنند، بر اساس‌تجربه‌هاي‌خودمان‌آنها را مي‌فهيم؛ و گرنه‌چنانچه‌بر باطن‌ديگران‌احساسي‌بگذرد كه‌ما نظير آن‌را نداشته‌باشيم‌و تجربه‌نكرده‌باشيم،‌در اين‌صورت‌يا اصلاً منتقل‌نمي‌شويم‌كه‌در باطن‌او چه‌مي‌گذرد يا اگر بخواهيم‌منتقل‌شويم‌از باب‌مدل‌سازي‌است؛ يعني، احساسي‌را كه‌او دارد، به‌يك‌دريافتي‌كه‌خودمان‌داشته‌ايم‌تشبيه‌مي‌كنيم‌و مي‌خواهيم‌از راه‌آن‌دريافت، به‌آن‌احساس‌نزديك‌شويم. البتّه‌با مدل‌سازي، چه‌بسا نتوانيم‌به‌حقيقت‌آن‌احساس‌نايل‌شويم.

‌هر كس‌كه‌تجربه‌ي‌چيزي‌را نداشته‌باشد، با تفسيرها و توضيحات‌نمي‌توان‌آن‌را به‌او فهماند. به‌همين‌جهت‌او سعي‌مي‌كند با تمثيل، تشبيه‌و مدل‌سازي‌از تجربه‌هايي‌كه‌دارد، به‌آن‌مطلب‌نزديك‌شود.

اساساً اگر ما تجربه‌اي‌از حالات، لذّت‌ها و ناراحتي‌هايي‌كه‌ديگران‌كشيده‌اند، نداشته‌باشيم، آنها را درك‌نمي‌كنيم‌و به‌فهم‌آنها نايل‌نمي‌شويم‌و توصيف‌و گزارش‌آنان‌در ما چندان‌تأثيرگذار نخواهد بود. به‌عنوان‌مثال‌اگر كسي‌(بچه‌اي) تجربهِ‌تشنگي‌نداشته‌و سختي‌آن‌را احساس‌نكرده‌باشد، شما هر اندازه‌توصيف‌تشنگي‌امام‌حسين‌(عليه‌السلام) و فرزندان‌آن‌حضرت‌را بكنيد، تغييري‌در او ايجاد نمي‌شود. او تصوّري‌از تشنگي‌ندارد تا سختي‌آن‌را درك‌كند. بنابراين‌بايد يك‌تصوّر و فهم‌و دريافتي‌از تشنگي‌و سختي‌عطش‌داشته‌باشيم‌تا وقتي‌حالت‌تشنگي‌كسي‌را برايمان‌نقل‌مي‌كنند، حالت‌او را درك‌كنيم‌و متأثّر گرديم. مي‌بايست، از توصيفات، دريافتي‌حضوري‌و مستقيم‌داشته‌باشيم‌تا باعث‌تأثّر گردد.

بنابراين، <شخصي‌و خصوصي> به‌اين‌معنا است‌كه‌چون‌شخص‌با الفاظ‌و مفاهيم، نمي‌تواند آن‌حالت‌و حادثه‌ي‌زنده‌و دريافت‌زنده‌اي‌را كه‌داشته، به‌ما منتقل‌كند و ما نيز خودمان‌نمي‌دانيم‌كه‌بر او چه‌گذشته‌است؛ بنابراين‌تجربه‌ي‌او شخصي‌و خصوصي‌است‌و تنها كسي‌مي‌تواند حالت‌او را درك‌كند كه‌خود تجربه‌كرده‌باشد. امّا چون‌ما تجربه‌نداريم‌و به‌حالات‌او و آنچه‌بر او گذشته‌است، به‌طور مستقيم‌دسترسي‌نداريم؛ لذا براي‌درك‌حالت‌او (درك‌اصل‌چيستي‌و كيفيّت‌تجربه‌ي‌او) بايد تابع‌او باشيم‌و از گزارش‌و بيان‌خود وي‌استفاده‌كنيم.3

ترس،‌يك‌تجربه‌به‌اين‌معناست‌كه‌براي‌ديگران‌نيز قابل‌اتّفاق‌است. امّا اگر شما تجربه‌اي‌از ترس‌يا احساس‌خودكشي، نداشته‌باشيد، هر اندازه‌كه‌من‌از احساس‌و ميل‌خودكشي‌خود سخن‌بگويم، باز نمي‌توانم‌احساس‌دروني‌ام‌را كاملاً براي‌شما شرح‌داده، منتقل‌نمايم. مفاهيم‌اين‌احساس‌را زنده‌نمي‌كنند؛ به‌همين‌جهت، مبناي‌فهم‌آنان، ديگر حالت‌من‌نيست. مبناي‌فهم‌آنها حالت‌خودشان‌است‌و كلماتي‌كه‌من‌بر اساس‌آنها واقعيّتي‌را كه‌‌از سر گذرانده‌ام، به‌آنان‌منتقل‌مي‌كنم. بنابراين‌لازمه‌ي‌شخصي‌و خصوصي‌بودن‌يك‌تجربه، آن‌است‌كه‌اوّلاً چون‌خود ما دسترسي‌به‌يك‌واقعيّت‌نداريم‌و تجربه‌نكرده‌ايم‌و ثانياً مفاهيم‌و استدلال‌ها نيز، قدرتِ انتقال‌ندارند؛ بنابراين‌در اينكه‌چه‌اتّفاقي‌افتاده‌و با چه‌كيفيّتي؛ ما بايد تابع‌باشيم‌و بيينيم‌كه‌شخص‌صاحب‌تجربه‌چه‌مي‌گويد.

به‌هر حال‌تجربه‌به‌معنايي‌كه‌از قرن‌هفدهم‌به‌بعد به‌كار مي‌رود، تحوّل‌مفهومي‌يافته‌كه‌بيشتر با يك‌نحوه‌انفعال‌و كُنش‌پذيري‌همراه‌است‌و به‌جهت‌اين‌انفعال‌و كنش‌پذيري، اين‌پنج‌ويژگي‌را دارد؛ يعني، دريافتي‌زنده‌است؛ با كساني‌كه‌قبلاً اين‌تجربه‌را داشته‌اند؛ ايجاد احساس‌هم‌دردي‌مي‌كند؛ قابل‌انتقال‌از طريق‌الفاظ‌و مفاهيم‌نيست‌و به‌همين‌دليل‌شخصي‌است.

‌تجربه‌ديني: اكنون‌مي‌خواهيم‌به‌تعريف‌تجربه‌ي‌ديني‌بپردازيم. گفتني‌است‌كه‌تعريف‌تجربه‌ي‌ديني‌- كه‌موضوع‌بسيار مهمّي‌بوده‌و از دو حيث‌و منظر قابل‌طرح‌است‌- در دو دانش‌<فلسفه‌ي‌دين> و <پديدارشناسي> مطرح‌است. ابتدا از چيستي‌تجربه‌ي‌ديني‌و اينكه‌تجربه‌ي‌ديني‌چيست‌شروع‌مي‌كنيم.

برخي‌از كساني‌كه‌خواسته‌اند <تجربه‌ي‌ديني> را تفسير كنند، طوري‌آن‌را تفسير كرده‌اند كه‌به‌يك‌سنّت‌ديني‌خاص‌اختصاص‌پيدا كرده، مثلاً گفته‌اند: <تجربه‌ي‌ديني،‌تجربه‌ي‌خداوند است، تجربه‌ي‌مواجه‌شدن‌با خدا است>. حال‌خدا را عوض‌كنيد و بجاي‌آن‌بگوييد پدر آسماني‌(در مسيحيّت). اين‌تفسير، تفسيري‌نارسا و غيرجامع‌است؛ زيرا در بعضي‌از اديان‌(مثل‌آيين‌بودا) اساساً خدا موضوعيّت‌ندارد و مفهومي‌به‌نام‌خدا نيست. در عين‌حال‌در آنجا تجربه‌هاي‌ناب‌باطني، وجود دارد. برخي‌ديگر براي‌حلّ اين‌اشكال، گفته‌اند: <تجربه‌ي‌ديني، تجربهِ‌امر متعالي‌است؛ ولو مفهومي‌هم‌براي‌آن‌وجود نداشته‌باشد.> اِستَيس‌در كتاب‌عرفان‌و فلسفه‌مي‌گويد: بودائيان‌تجربه‌ي‌خدا را دارند؛ امّا تئوري‌و مفهوم‌خدا را ندارند؛‌خدا را تجربه‌مي‌كنند، امّا مفهومي به‌نام‌پدر آسماني، مفهومي‌به‌نام‌يَهُوَه‌در تئوري‌هاي‌عقيدتي‌خودشان‌ندارند. اين‌تعبير هم، تعبير نارسايي‌است؛ براي‌اينكه‌خيلي‌از تجربه‌هاي‌ديني‌از سنخ‌تجربه‌ي‌خدا و امر متعالي4 نيستند. به‌عنوان‌مثال،‌من‌پيامبر را در عالم‌مكاشفه‌مي‌بينم؛ اين‌تجربه‌ي‌ديني‌است؛‌و يا در يك‌مجلس‌نشسته‌ام، به‌حضرت‌ابوالفضل‌(عليه‌السلام) متوسّل‌مي‌شوم‌و مي‌بينم‌كه‌ايشان‌آمد و براي‌من‌متمثّل‌شد و مرا شفا داد. اين‌يك‌تجربه‌ي‌ديني‌است‌و جزء مهم‌ترين‌تجربه‌ها، تجربه‌ي‌شفابخشي‌است.5 بنابراين‌تجربه‌هايي‌در اديان‌هستند كه‌هر چند از سنخ‌تجربه‌ي‌امرِ قدسي‌نمي‌باشند، امّا ديني‌اند.

تعريف‌تجربه‌ديني: از آنجا كه‌دو تعريف‌سابق، اشكال‌داشته‌و جامع‌نبودند6؛ از اين‌رو ناگزيريم‌تعريف‌دقيق‌تري‌از تجربه‌ي‌ديني‌ارائه‌دهيم. براي‌اين‌منظور ابتدا بايستي‌بين‌توصيف‌هاي‌پديدار شناختي‌و غير پديدار شناختي، فرق‌بگذاريم.

توصيف‌هاي‌پديدار شناختي‌و غير پديدار شناختي‌

‌معمولاً براي‌توصيف‌تجربه‌هاي‌خودمان،‌از‌عباراتي‌استفاده‌مي‌كنيم؛ مثلاً مي‌گوييم‌<به‌نظرم‌چنين‌آمد>. عباراتي‌مثل‌<به‌نظرم‌چنين‌آمد>، <مي‌آيد>، <برايم‌چنين‌نمايان‌شد> و... حدّاقل‌سه‌نوع‌كاربرد دارد و در سه‌معنا به‌كار مي‌رود: معناي‌نخست‌اين‌است‌كه‌گاهي‌ما اين‌واژه‌ها را در يك‌توصيف‌به‌كار مي‌گيريم‌و مي‌گوييم: <به‌نظرم‌چنين‌آمد> امّا در واقع‌چنين‌نبود. بنابراين‌در كاربرد اوّل، <براي‌افاده‌ي‌ظهور امري‌كه‌در واقع‌اين‌چنين‌نيست، به‌كار مي‌رود.>.

به‌عنوان‌مثال، آقاي‌<الف‌به‌نظرم‌خيلي‌ضعيف‌آمد؛ ولي‌در واقع‌قهرمان‌ورزشي‌است. عبارت‌<به‌نظرم‌خيلي‌ضعيف‌آمد>، حكايت‌ از امري‌دارد كه‌به‌نحوه‌اي‌ظاهر شده‌كه‌بر خلا‌ف‌واقع‌است.

‌در كاربرد دوّم، براي‌اين‌نيست‌كه‌بگوييم: چيزي‌اتّفاق‌افتاده‌كه‌ظاهرش‌صددرصد خلاف‌واقع‌است؛ بلكه‌مي‌خواهيم‌ظاهر را با يك‌گمان‌ضعيف‌و اعتقاد سُستي‌به‌ديگران‌منتقل‌كنيم. پس‌در اين‌حالت‌دوم، براي‌افادهِ‌اعتقاد ضعيف‌يا گمان‌به‌كار مي‌رود. مثل‌اينكه‌مي‌گوييد: <به‌نظرم‌در را بسته‌باشم>. <به‌نظرم> بدين‌معنا است‌كه، احتمال‌مي‌دهم‌بسته‌باشم، شايد هم‌نبسته‌باشم؛ يعني، آنچه‌كه‌به‌نظرم‌رسيده، لزوماً خلاف‌واقع‌نيست‌- آن‌چنان‌كه‌حالت‌اوّل‌بود - امّا در عين‌حال‌اطمينان‌هم‌ندارم.

‌در صورت‌سوم، ما اين‌واژه‌ها را براي‌توصيف‌نحوه‌ي‌ ظهور چيزي‌در تجربه‌- صرف‌نظر از اينكه‌واقعاً چنين‌هست‌يا نيست‌- به‌كار مي‌بريم.

‌در حالت‌اوّل، ظاهر را توضيح‌مي‌دهيم‌كه‌مي‌دانيم‌خلاف‌واقع‌است؛ يعني، در متن‌سخن‌ما ظهور پيدا مي‌كند كه‌اين‌نظر من‌درست‌نبود. در حالت‌دوم، ظاهري‌را بيان‌مي‌كنيم‌كه‌به‌اين‌ظاهر، اعتقاد ضعيفي‌داريم.

‌در حالت‌سوم، كلماتِ <به‌گمانم‌مي‌رسد>، <برايم‌چنين‌نمايان‌مي‌شود> و <به‌نظرم‌چنين‌مي‌آيد>، صرفاً براي‌اين‌است‌كه ‌چيزي‌براي‌من‌ظهور كرده‌ولي‌از اينكه‌اين‌ظهور درست‌است‌يا غلط،‌و يا اين‌كه‌با احتمال‌كم‌يا زياد از درستي‌و غلطي‌او دارم خبر مي‌دهم، ساكتم‌.

عبارات‌پديدار شناسانه‌

‌عبارت‌پديدار شناسانه، عباراتي‌است‌كه‌در آنها از اين‌واژه‌ها و جملات‌استفاده‌مي‌كنيم‌و به‌همين‌معناي‌سوم‌به‌كار مي‌بريم؛ يعني، صرفاً توضيح‌دهنده‌و گزارش‌نحوه‌ي‌ظهور چيزي‌هستند؛ خواه‌اين‌نحوه‌ي‌ظهور، واقعيّت‌داشته‌يا‌نداشته‌باشد؛‌‌اين‌عبارات، مشتمل‌بر هيچ‌نظر و اشاره‌اي‌نسبت‌به‌داوري‌ما در اين‌موارد نيستند.

‌عبارات‌پديدار شناسانه، حكايت‌از نحوه‌ي‌ظهور يك‌واقعه‌مي‌كنند، بدون‌اينكه‌به‌ماوراي‌ظهور در واقعه، عنايتي‌داشته‌باشند و بدون‌اينكه‌نسبت‌به‌آن، داوري‌خاصي‌را به‌ما القا كنند.

‌توصيفاتي‌كه‌مشتمل‌بر اين‌گونه‌عبارات‌هستند (معناي‌سوم)، اينها را توصيفات‌پديدار شناختي‌مي‌گوييم؛ يعني، از وراي‌ظهور اگر فراتر رفتيد، اين‌عبارات‌ديگر پديدارشناسي‌نيستند. پديدارشناسي، سرو كارش‌با اين‌است‌كه‌يك‌حادثه، چگونه‌بر شما ظاهر شده‌است؛‌امّا اينكه‌اين‌ظهور جهل‌مركّب‌است، خلاف‌واقع‌بوده‌يا مورد ترديد است، با اين‌كار ندارد و داوري‌نمي‌كند و از آن‌ساكت‌است‌و به‌آن‌عنايتي‌ندارد و القا نمي‌كند. نكته‌اي‌كه‌در باب‌توصيفات‌پديدار شناسانه‌وجود دارد، اين‌است‌كه اين‌توصيفات‌از بداهت‌و يقيني‌بودن‌برخوردار بوده‌و داراي‌ويژگي‌بداهت‌و يقيني‌بودن‌است. آنچه‌كه‌براي‌شما ظاهر مي‌شود، كاري‌به‌وراي‌آن‌ندارد. مثل‌اينكه‌من‌دسته‌ي‌صندلي‌را سفيد مي‌بينم؛ ولي‌در واقع‌ممكن‌است‌به‌رنگ‌ديگري‌باشد (مثلاً كرم‌يا قرمز باشد). اگر شما بخواهيد از ظهور بگذريد و به‌واقع‌برسيد، به‌اين‌معنا كه‌آيا آنچه‌از ظاهر بر من‌آشكار شده‌با واقع‌هم‌مي‌خواند يا نه؟ آيا واقعاً هم‌چنين‌است؟ در اين‌صورت‌ديگر توصيف‌پديدار شناسانه‌نيست. امّا تا زماني‌كه‌در ظهورات‌هستيم، امري‌است‌كه‌من‌دارم‌آن‌را چنين‌مي‌بينم، براي‌من‌روشن‌است‌و دليل‌نمي‌خواهد، ثانياً براي‌من‌يقيني‌است. البتّه‌نه‌به‌معناي‌مطابقت‌آن‌با واقع؛ بلكه‌يقين‌به‌اين‌معنا كه‌آنچه‌كه‌من‌مي‌بينم‌اين‌طور است‌(سفيد رنگ‌مي‌بينم). بنابراين‌عبارات‌و توصيف‌هاي‌پديدار شناسانه، بيانگر <همان‌ظهور> است؛ صرف‌نظر از واقع‌و به‌دور از داوري‌و مطابقت‌دادن‌بين‌ظاهر و واقع‌امر. حال‌آيا ظهور و واقع‌و نفس‌الامر، با هم‌مطابقت‌دارند يا خير؟ با آن‌كاري‌نداريم. ما آن‌را مي‌بينيم‌و احساس‌مي‌كنيم؛ از اين‌رو، نه‌دليل‌مي‌خواهيم‌(چون‌برايمان‌واضح‌و بديهي‌ است‌و ما آن‌را اين‌گونه‌مي‌بينيم) و نه‌مورد ترديد ما است. ترديدي‌هم‌اگر هست، در مقام‌مقايسه‌بين‌آنچه‌كه‌ظاهر شده‌با آنچه‌كه‌در متن‌واقع‌هست، مي‌باشد.

تفسير تجربه‌ي‌ديني‌

‌بر اين‌اساس‌تجربه‌ي‌ديني‌را اين‌گونه‌تفسير مي‌كنيم: <تجربه‌ي‌ديني‌در معناي‌دقيق‌آن‌عبارت‌است‌از تجربه‌هايي‌كه‌فاعل‌تجربه‌در توصيف‌پديدار شناختي‌آن‌از واژه‌ها و حدود ديني‌استفاده‌مي‌كند.>

‌به‌عنوان‌مثال، حادثه‌اي‌براي‌من‌اتفاق‌افتاده‌و من‌مي‌خواهم‌بگويم‌چه‌ديده‌ام‌و آن‌را به‌نحو پديدار شناسانه‌توصيف‌كنم. حال‌در توصيف‌اين‌واقعه‌از واژه‌ها و مفاهيمي‌استفاده‌مي‌كنم‌كه‌ديني‌هستند (مثل‌اجابت‌دعا، قرب‌الي‌الله، مثل‌شنيدن‌صداي‌ملائكه‌و...) و بدون‌آنكه‌نظر به‌واقع‌داشته‌باشم‌با اين‌واژه‌ها و مفاهيم‌ديني‌به‌توصيف‌آن‌مي‌پردازم‌و كاري‌هم‌به‌قضاوت‌ديگران‌ندارم. چنين‌تجربه‌اي، تجربه‌ي‌ديني‌است. حال‌اين‌تجربه‌ي‌ديني، كاشف‌از واقع‌هست‌يا نيست‌و تا چه‌اندازه‌با واقعيّت‌سازگار و كاشف‌از آن‌است؛ اين‌بحث‌ديگري‌است‌كه‌در <معرفت‌شناسي‌دين> و <فلسفه‌دين> از آن‌بحث‌مي‌كنيم.

(ادامه‌دارد)

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. ر.ك. محمد اقبال‌لاهوري، احياء فكر ديني‌در اسلام، ترجمه‌ي‌احمد آرام، فصل‌پنجم؛ همچنين‌ر.ك. عبدالكريم‌سروش، بسط‌تجربه‌ي‌نبوي، انتشارات‌صراط.

2. كسي‌كه‌يك‌دريافت‌زنده‌از اتّفاقات‌دارد، با كسي‌كه‌چنين‌تجربه‌اي‌را ندارد، فرق‌مي‌كند. در مثال‌ياد شده، شمايي‌كه‌در متن‌حادثه‌قرار گرفته‌ايد، آن‌را لمس‌مي‌كنيد و اين‌خيلي‌فرق‌مي‌كند تا كسي‌به‌شما بگويد: <پايم‌سوخت، خيلي‌ناراحت‌بودم‌و زلزله‌آمد، زمين‌لرزيد و من‌خيلي‌ترسيدم.> در اثر اين‌گفتن، آن‌احساس‌به‌شما منتقل‌نمي‌شود و آن‌كنش‌پذيري‌براي‌شما حاصل‌نمي‌گردد. توصيفِ حالتِ ديگري، بدون‌آنكه‌تجربهِ‌شخصي‌وجود داشته‌باشد، موجب‌انتقال‌آن‌حالت‌و درك‌حقيقي‌آن‌نمي‌شود، حالت‌ترس‌و... را در او ايجاد نمي‌كند.

3. به‌عنوان‌مثال‌ براي‌درك‌حالت‌پيامبر به‌هنگام‌نزول‌وحي‌و مواجهه‌ي‌او با خدا يا فرشته‌ي‌وحي، و براي‌فهم‌چيستي‌وحي، بايد گوش‌به‌توصيفات‌و بيانات‌خود پيامبر داشته‌باشيم‌كه‌آن‌را تجربه‌كرده‌است؛ زيرا ما هيچ‌تجربه‌اي‌از وحي‌نداريم، لذا خودمان‌قادر به‌درك‌آن‌نيستيم.

4. مراد ما از امر متعالي‌و امر قدسي‌در اينجا، خدا و موجود ماورايي‌است. آقاي‌اسمارت‌در كتاب‌جهانيني‌ها، مشتركات‌بين‌اديان‌را كه‌نام‌مي‌برد، مي‌گويد: نوع‌اديان‌به‌يك‌حقيقت‌قدسي‌ماوراي‌اين‌جهان‌قائل‌اند. اين‌موجود ماوراي‌جهاني‌و امر قدسي‌كه‌معمولاً نسبت‌خالقيت‌به‌انسان‌و جهان‌دارد، هر چه‌انسان‌به‌او نزديك‌تر شود، خود را سعادتمندتر احساس‌مي‌كند. امر متعالي‌و امر قدسي‌مورد بحث، به‌اين‌معنا است‌(معناي‌اصطلاحي)، نه‌معناي‌لغوي‌آن‌كه‌همهِ‌انبيا و ائمه‌و اولياي‌خدا را شامل‌مي‌شود.

5. اينكه‌آنچه‌ما در عالم‌تجربه‌مي‌بينيم، تا چه‌اندازه‌اي‌واقعيّت‌نما است‌و كشف‌از واقع‌مي‌كند؛ مطلب‌ديگري‌است‌كه‌در بحث‌فلسفه‌ي‌دين‌در قسمت‌آثار معرفتي‌تجربه‌ي‌دين‌از آن‌بحث‌مي‌شود و نيز در بحث‌برهان‌تجربه‌ي‌ديني، مطرح‌مي‌باشد.

6. تعريف‌تجربه‌ي‌ديني، اگر كامل‌باشد منشأ‌اثرات‌زيادي‌است‌و اگر ناقص‌هم‌باشد عواقب‌و اثراتي‌را در پي‌دارد. اگر شما تجربه‌ي‌ديني‌را تجربه‌ي‌امر متعالي‌دانستيد (همان‌گونه‌كه‌در دو تعريف‌مذكور چنين‌بود)، در اين‌صورت‌تجربه‌ي‌ شفابخشي‌و تجربه‌ي‌پذيرفته‌شدن‌دعاها و... تجربه‌ي‌ديني‌نيستند. در حالي‌كه‌اينها و مانندشان‌را ما تجربه‌ي‌ديندارانه‌به‌حساب‌مي‌آوريم. براي‌روشن‌شدن‌اين‌نكته، بايد بين‌توصيف‌هاي‌پديدار شناسانه‌با غير پديدار شناختي، تفكيك‌كنيم.